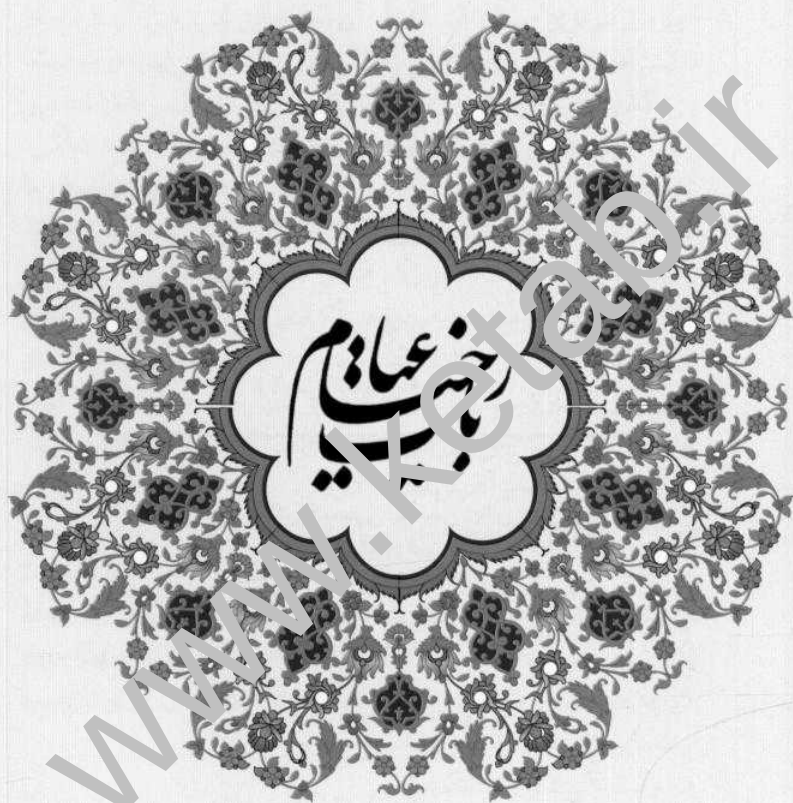




شماره ۱۲۳۱۱۸۷

خیام، عمر بن ابراهیم، ۴۳۲ - ۵۱۷ ق.	سرشناسه
عینات، گلیسی - فارسی	عنوان قراردادی
رباعیات / مقدمه غلامحسین دینانی؛ ترجمه انگلیسی ادوارد فیتزجرالد؛ خطاط: رام چه ن؛ تذهیب: رامین مرآتی.	عنوان و نام پدیدآور
تهران: شرکت انتشارات سیاه‌پاشا، ۱۳۹۲.	مشخصات نشر
۲۰۴ ص.، مصو. سی.	مشخصات ظاهری
۹۷۸-۶۰۰-۲-۶۰۱-۴-۲	شابک
فیبا	وضعیت فهرست نویسی
شعر فارسی - قرن ۵ ق.	موضوع
شعر انگلیسی - قرن ۱۹ - ترجمه شعر فارسی	موضوع
شعر فارسی - قرن ۱۴ - ترجمه شعر انگلیسی	موضوع
ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۲۱۳ - مقدمات	شناسه افزوده
فیتزجرالد، ادوارد، ۱۸۰۹ - ۱۸۸۳ م.	شناسه افزوده
Fitzgerald, Edward	شناسه افزوده
جمالی، بهرام، ۱۳۲۸ - خوشنویس	شناسه افزوده
مرآتی، رامین، تذهیب‌گر	شناسه افزوده
PIR۴۶۲۵ ۸۱۳۹۲ الف ۸۸۸ /	رده بندی کنگره
۸۱۶/۲۲	رده بندی دیویی
۳۱۴-۸۶۱	شماره کتابشناسی ملی



انتشارات کیاپاشا

رباعیات خیام

بر اساس نسخه محمد علی فروغی

سه زیانه

(فاسی، انگلیسی، فرانسه)

مقدمه: دکتر غلامحسین ابراهیمی دانی

ترجمه انگلیسی: ادوارد فیتز - جرج

خطاط: استاد بهرام جمالی

مینیاتور: جمعی از هنرمندان

مدیر هنری: رضا کیاپاشا

صحافی: کیا

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۲۸۵۲-۴-۲

چاپ: اول، زمستان ۱۳۹۲

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ و مخصوص انتشارات کیاپاشا می باشد

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۷۸۶۶۴۵۷۱۱

تلفن: ۳۳۸۳۵۱۱۷

مقدمه

شمار اندیشمندان بزرگی که در کشور پهناور ایران زمین به منصفه بروز و ظهور رسیده‌اند و آثار سودمندی را نیز از خود به یادگار گذاشته‌اند به هیچ وجه اندک نیست. در همه ادوار تاریخ، به کمتر دوره‌ای می‌توان دست یافت که در آن دوره، این سرزمین گسترده، از داشتن اندیشمندان بزرگ و ژرف‌اندیش بی‌نصیب و بی‌بهره بوده است. بزرگ‌ترین فیلسوف زمان زندگی غزالی، جز حکیم عمر خیام شخصی نبود. حکیم عمر خیام که خود را به نوعی اگر به واسطه، شاگرد شیخ ابوالیسر ابوعلی سینا می‌دانست، در حکمت و فلسفه بی‌بدیل بود و با کتاب «شاه»ی ابن سینا انس و الفت فراوان داشت. او تا واپسین لحظه زندگی خود به این کتاب بزرگ فلسفی قطع رابطه نکرده بود و در موارد لازم به آن مراجعه می‌نمود. گفته می‌شود که حکیم عمر خیام در حالی که حلال دندان خود داشت و در کتاب شفای ابن سینا به تأمل و بررسی دربارهٔ مسئله نیای «واحد و کثیر» پرداخته بود، ناگهان حلال را از دندان خود برگرفته و کتاب را بست و با ذکر و تحمید خداوند، جان به جان آفرین تسلیم کرد.

خیام اهل تأمل بود و پیوسته در اسرار هستی و مسائل وجود می‌اندیشید. او علاوه بر آثار گران سنگ و ارزشمند که در علم نجوم و هئیت و ریاضیات از خود به یادگار گذاشته، حائز اثرات فلسفی نیز به رشته نگارش درآورده است. آثار فلسفی این حکیم اگرچه از جهت حجم کوچک به شمار می‌آید، ولی از جهت محتوا بسار ژرف و سنجیده است. این آثار به ترتیب زیر عبارتند از:

- ۱- رساله فی الکون و التکلیف
- ۲- ضروره التضاد فی العالم و الجبر و البقاء
- ۳- رساله الضیاء العقلی فی الموضوع العلم الکلّی
- ۴- رساله در علم کلیات وجود

۵- رساله فی الوجود

۶- رساله جواب عن ثلاث مسائل

خیام در رساله «الکون و التکلیف» تنها به بررسی مسائل هستی نمی‌پردازد، بلکه از مسئولیت انسان نیز سخن به میان می‌آورد. ضرورت تضرع در عالم نیز مسئله‌ای است که در رساله دیگر او مورد بررسی قرار گرفته است. این مسئله از مسائل عمده و بنیادی به شمار می‌آید. از آنچه در آثار فلسفی خیام آمده، می‌توان دریافت که او با نحله‌های گوناگون فلسفی آشنائی کامل داشته و در هر یک از آنها به تأمل و ژرف‌اندیشی پرداخته است. با این همه می‌توان گفت که این اندیشمند درد آشنا در چارچوب هیچ‌یک از این نحله‌ها محبوس و محدود نشده و برای اندیشیدن، پایانی در نظر نمی‌گیرد. سرودن شعر در قالب بررسی برای حرام یک تفنن و تفریح یا بازی با الفاظ و کلمات نیست، بلکه او مانند یک اوستا متلاطم هر لحظه موجی ایجاد می‌کند و شکسته شدن این موج خروشان در ساحل دریای وجود او، به صورت یک رباعی ظاهراً آشکار می‌گردد.

خیام در انتخاب نام و عنوان «الکون و التکلیف» برای رساله فلسفی خود، نشان می‌دهد که علاوه بر مسئله مهم «حکم می‌دانیم بدانیم» مسئله بنیادی «چه باید انجام دهیم» نیز از اهمیت ویژه برخوردار است. به همان اندازه که عقل نظری در گشوده بودن هستی انسان به روی عالم دخیل است، عقل عملی نیز در نحوه زندگی و چگونگی برخورد او در این جهان نقش ایفا می‌کند. دو کلمه «الکون و التکلیف» که نام و عنوان رساله فلسفی خیام را تشکیل می‌دهند، به عقل نظری و عملی اشاره دارند و معنی زندگی انسان نیز به نظر و عمل بستگی پیدا می‌کند. زندگی بشر جز نظر و عمل چیز دیگری نیست و در جایی که نظر و عمل هماهنگی نداشته باشند، هرگز نمی‌توان از زندگی درست و معقول

انسان سخن به میان آورد. عمل بدون نظر، زندگی انسان را نمی‌سازد، چنانکه نظر بدون عمل نیز در حد یک فرضیه باقی می‌ماند و در معنی بخشیدن به آنچه زندگی این جهانی خوانده می‌شود، نقش ایفا نمی‌کند. خیام یک فرضیه پرداز نیست و به هماهنگی میان نظر و عمل و ضرورت آن در زندگی انسان سخت باور دارد و او به واقعیت زندگی که فقط با صدق و راستی شکل می‌گیرد می‌اندیشد و با هرگونه کج‌روی و ریا کاری که از ناهمگانی میان ظاهر و باطن یا نظر و عمل ناشی می‌شود، سرستیز و ناسازگاری دارد. خیام بدانگونه که می‌اندیشد سخن می‌گوید و به صادق بودن در اندیشه که درست اندیشیدن را نه همیشه به دنبال می‌آورد، ایمان راسخ دارد. کسی که صادقانه می‌اندیشد صادقانه نیز سخن می‌گوید و از صدق در اندیشه و سخن، درونی که در وصحت عمل نیز پدیدار می‌گردد. سخن از اندیشه سرچشمه می‌گردد. کلام، قالب تفکر به شمار می‌آید. اکنون اگر کردار نیز با افتاد هماهنگ باشد. زندگی راستین انسان شکل می‌گیرد و معنی آن آشکار می‌شود. کج‌روی‌ها و بدی‌ها و هرگونه پلشتی در زندگی اجتماعی از پیامدهای ناراستی و ناهماهنگی میان اندیشه و سخن یا گفتار و کردار است.

خیام که با فرهنگ کهن ایران زمین نیز به سخن دارد، با هماهنگی میان ظاهر و باطن پیوند ناگسستنی بسته، معیار می‌کوشد جز بدانگونه که می‌اندیشد، به سبک و اسلوب دیگری سخن نگوید.

حکیم نیشابور از شجاعت و جرأت اندیشیدن برخوردار است. کسی که جرأت فهمیدن دارد، از طوفان حوادث نمی‌هراسد. او سقراط را در برابر وزیدن بادهای تند ایستادگی می‌کند و برای احترام از بادهای مخالف، خود را در پشت دیوار پنهان نمی‌کند. جرأت فهمیدن و شجاعت داشتن برای ادراک موجب شده بود که خیام خود را در یک نحله خاص فلسفی

و یک مقوله کلامی مقید و محبوس نسازد. او به گونه‌ای آزاداندیش است که آزاد اندیشی را نیز به عنوان یک مقوله یا یک نحله خاص بر نمی‌گزیند. بنابراین نمی‌توان او را براساس اصطلاح امروز یک ساختارشکن به شمار آورد.

صادق بودن و شفافیت اندیشه آنچنان در زندگی خیام ظاهر و جلوه‌گر است که برخی اشخاص، او را در زمره صوفیان ملامتی قرار داده‌اند. البته این اشخاص کسانی هستند که در رباعیات خیام مضامین عرفانی می‌بینند. تردید نمی‌توان داشت که شیوه زندگی و برخی از آراء و اندیشه‌های خیام به هیچ طریقه و راه و رسم صوفیان ملامتی خوانده می‌شود، نزدیک است. مضامین عرفانی نیز در رباعیات و برخی از آثار دیگر او به هیچ وجه اندک نیست. با این همه هرگز نمی‌توان ادعا کرد که او به فرقه‌ای وابستگی داشته و از یک پیر یا مرشدی دستور می‌گرفته است. آزادی اندیشه و بی‌ساقطت در گفتار و کردار موجب شده بود که او بتواند در راه حقیقت نام برارد و به اخوان صفا و سالکان طریقت نزدیک گردد و همانند آنان شناخته شود.

به هیچ وجه گزاف نیست اگر ادعا کنیم که حکیم عمر خیام، در طرز تفکر و راه و رسم زندگی خود بیش از هر فیلسف دیگری به سقراط شباهت دارد، زیرا او نیز همانند سقراط فضیلت را در عمل و معرفت عقلانی می‌داند و به معرفت نفس و خودشناسی بیش از هر چیز دیگری توجه می‌نماید. جمله معروفی که سقراط در معبد دلفی به سوا، یک اصل عمده و اساسی مطرح کرد این بود که گفت: «خودت را بشناس!»

در این طرز تفکر انسان آبستن حقیقت است و رسیدن به حقیقت، در واقع آگاهی پیدا کردن به چیزی است که انسان خود حامل آن شناخته می‌شود. برای این که انسان بتواند حقیقت را از ضمیر خود بیرون آورد

و آن را آشکار سازد، به یک کوشش سخت را با درد زایمان قابل مقایسه دانست. وقتی از کوشش سخت و مشکل سخن گفته می شود منظور این است که فکر انسان همواره و بطور ذاتی در محاوره و گفتگو بسر می برد و در سیر سلوک ذهنی لحظه ای درنگ نمی کند. محاوره دایمی فکر به گونه ای است که انسان حتی در حال تنهایی و خلوت خود نیز با خویش به گفتگو می پردازد.

در رسی آثار خیام نشان می دهد که او یک فیلسوف ژرف اندیش بوده و با فیلسوفان بزرگ نیز به گفتگو پرداخته است. کسانی که با علوم ریاضیه آشنایی دارند، به خوبی می دانند که خیام در نجوم و هیئت و ریاضات نوآوری داشته است و دانشمندان امروز نیز به جایگاه ذبح علم او اعتراف می کنند. افزون بر این همه، او در خلوت خویش نیز با خود محاوره داشت و به گفتگو می پرداخت. رباعیات زیبا و پر معنای او نشان دهنده نوع محاوره و گفتگوهای دردمندانه ای است که با خویش داشته است. کسانی که در شیوه زندگی و روش اندیشه خیام، با آنچه راه و رسم صوفیان ملامتی خوانده می شود، نوعی مشابهت و همانند مشاهده می کنند، باید به این نکته نیز توجه داشته باشند که سقراط نیز در شیوه تفکر و طریق زندگی خود، به عرفا و اهل صریقه، بسیار نزدیک است، زیرا خودشناسی و معرفت نفس، اساس و پایه اندیشه سقراط بود و او پیوسته آن را توصیه می کرده است.

در طریقت عرفان نیز خودشناسی و معرفت نفس نخستین گام شناخته می شود و همه ارباب معرفت آن را مورد تأکید قرار می دهند. وجه دیگری که می تواند از وجوه مشابهت و همانندی میان خیام و سقراط شناخته شود، این است که هریک از این دو فیلسوف درباره معنی زندگی به تأمل پرداخته، آن را در زمره بنیادی ترین مسائل به شمار آورده اند.

در نظر سقراط زندگی اگر اندیشیده نشده باشد، ارزش زیستن ندارد. خیام نیز در بیشتر رباعیات خود از زندگی سخن گفته و دربارهٔ معنی آن اندیشیده است. آنچه در آثار این دو فیلسوف مطرح شده، همان چیزی است که مولوی در یک بیت می‌گوید:

«لحظه‌ای در خود نگر تا کیستی

از کجائی وز چه جایی چیستی؟»

کسی که دربارهٔ چرایی زندگی سخن می‌گوید، با چراهای بسیار دیگر روبرو می‌گردد که باید به آنها نیز پاسخ گوید. از جمله آن چراهایی که این است که چرا برخی از مردم زندگی را ارزشمند نمی‌دانند؟ و چرا برخی شخص از واقعیت و متن زندگی می‌گریزند و به راه خود فریب می‌خورند؟ چرا موشی قدم می‌گذارند؟ مسئلهٔ دیگری که در اینجا می‌تواند مطرح شود این است که آیا پرسش از معنی زندگی، همان چیزی است که در پرسش از هدف و غایت زندگی مطرح می‌گردد؟ و یا این که پرسش از معنی زندگی، غیر از پرسش از هدف زندگی شناخته می‌شود؟

به نظر می‌رسد خیام در رباعیات خود به همان اندازه که از معنی زندگی سخن می‌گوید، دربارهٔ هدف و غایت زندگی نیز به بحث و بررسی می‌پردازد. هماهنگونه که یادآور شدیم، خواجه از بزرگترین علمای عصر خود بوده، در علم هیئت و نجوم و ریاضیات از نوادر روزگار به شمار می‌آید. از سوی دیگر او یک فیلسوف ژرف‌اندیش نیز شناخته می‌شود. سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که آیا او به حکم عالم بودن، دربارهٔ معنی زندگی و غایت آن سخن می‌گوید و یا این که پرسش از معنی و غایت زندگی به فیلسوف بودن او مربوط می‌گردد؟

اگر بپذیریم که خیام به عنوان یک فیلسوف، از معنی زندگی و غایت آن سخن می‌گوید و پرسش به عمل می‌آورد، ناچار باید بگوییم که پاسخ به این پرسش‌ها نیز جز از طریق فلسفه امکان‌پذیر نخواهد بود. به طور کلی می‌توان گفت، سخن گفتن از معنی داری یا بی‌معنی بودن در قلمرو فلسفه قرار می‌گیرد و آنچه برای علم بیش از هر چیز دیگری اهمیت دارد، صادق بودن یا کاذب بودن در یک قضیه است. به عبارت دیگر می‌توان گفت، در حوزه علوم همواره از چگونگی اشیاء و امور سخن به میان می‌آید، در حالی که فلسفه به چرایی امور نیز می‌پردازد.

به ایرتقا به کسانی که برای کشف درست معنی زندگی، در انتظار پیشرفت علوم نشستند، باید به این بسته‌اند که با پیشرفت علوم به درک معنی زندگی دست نیامده‌اند. در راه خطا گام برمی‌دارند زیرا به قول یکی از اندیشمندان بزرگ مغرب زمین: اگر از طریق علم و دانش بتوانیم به حل همه مشکلات و مسائل دست یابیم، شکل معنی زندگی همچنان باقی خواهد بود. کسانی بر این باورند که تلاش برای یافتن مرگ و دست کشیدن از همه آنچه مورد علاقه انسان در این عالم بود، استه می‌تواند به این احساس منتهی گردد که زندگی معنی واضح و روشنی ندارد. به تعبیر خاص نیز تنها هنگامی که به مرگ می‌اندیشند از معنی و غایت زندگی پرسش به عمل می‌آورند. البته کسانی نیز در این باب اظهار تردید کرده، گفته‌اند رابطه بین مرگ و آنچه پرسش از معنی زندگی خوانده می‌شود، چندان روشن و آشکار نیست زیرا اگر مسئله مرگ با پرسش از معنی زندگی ارتباط محکم و ضروری داشته باشد، باید در فرض مخالف آن که همیشه زنده بودن انسان را مجسمه می‌دارد، جایی برای پرسش از معنی زندگی وجود نداشته باشد، در حالی که به نظر می‌رسد در فرض جاودانگی و همیشه زنده بودن انسان نیز هنوز می‌توان از معنی زندگی پرسش کرد و درباره آن اندیشید.

شاید شاعر خوش ذوق به همین مسئله اشاره کرده آنجا که گفته است:

«ترسم ای مرگ نیائی تو، و من پیر شوم

آنقدر زنده بمانم که ز جان سیر شوم»

در این بیت، شاعر برخلاف غالب مردم سخن گفته، یک موضع جدید و تازه را انتخاب کرده است. بیشتر مردم از مرگ می ترسند و از بی وفایی روزگار و ناپایدار بودن آن گله و شکایت دارند، در حالی که این شاعر از نیامدن مرگ می ترسد و از همیشه زنده بودن ابراز انزجار و ناآرامی می کند. به این ترتیب می توان گفت، اگر در نظر بیشتر مردم میان مرگ و بی معنی بودن زندگی، رابطه ای وجود داشته باشد، در نظر این شاعر همان همیشه زنده بودن، و بی معنایی نوعی رابطه دیده می شود.

تردید نمی توان داشت که اگر کسی در همیشه زنده بودن خود بی معنایی ببیند به سوی مرگ می شتابد و آن را می داند که می شناسد. همه کسانی که با خودکشی به سوی مرگ رفته اند و راه را یگانه راه نجات شناخته اند، در زمره اشخاصی هستند که همیشه زنده بودن را یک امر بی معنی دانسته اند. اگر چنین باشد می توان به این نتیجه رسید که بی معنی بودن زندگی، سخت ترین و سهمگین ترین پدیده ای است که بشر می تواند با آن روبرو گردد. سؤالی که در اینجا مطرح می شود، این است که بی معنی بودن چگونه پدید می آید و چگونه می توان از آن دوری جست. تردیدی نمی توان داشت که بی معنی بودن، سلب معنی دار بودن است و برعکس آن معنی دار بودن زندگی معلوم گردد، باید ماهیت زندگی روشن و آشکار شده باشد. درک ماهیت زندگی از کارهای فلسفه به شمار می آید و اگر معنی دار بودن زندگی به درک ماهیت آن بستگی دارد، ناچار باید گفت، معنی دار بودن زندگی از طریق فلسفه امکان پذیر می گردد.

اکنون با توجه به این که تحقق یک ماهیت در جهان واقعی و نفس
الأمری بودن علت فاعلی و غایی امکان‌پذیر نیست، به آسانی می‌توان
گفت ماهیت و معنی زندگی نیز بدون در نظر گرفتن هدف و غایت آن،
به هیچ وجه صورت تحقق نمی‌پذیرد.

در اینجا دوباره یادآور می‌شویم که اگر درک ماهیت زندگی از
کارهای فلسفه است و علم نمی‌تواند به درک آن دست یابد، ادراک
غایت و هدف زندگی نیز در قلمرو فلسفه قرار می‌گیرد. در اینجا
ممکن است گفته شود: آیا پیشرفت علوم و توانایی‌هایی شگفت‌انگیز
علم نمی‌تواند ما را به درک غایت و هدف زندگی امیدوار سازد؟ در
پاسخ به این پرسش باید گفت آنچه علم به گونه‌ای شگفت‌انگیز می‌تواند
انجام دهد، آن است که راه رسیدن به هدف و غایت زندگی را نشان
می‌دهد و آساری ساده ولی هرگز نمی‌تواند به یک انسان بگوید چه
هدفی را انتخاب کند و چه نیتی را منظور نظر داشته باشند. علم
هرگز نمی‌تواند برای انسان آرم‌ن بیافریند و او را هدفمند سازد.

جامعه انسانی نمی‌تواند بدون آرم‌ن، به فضیلت و تمدن دست یابد اما
این که منشأ آرم‌ن‌گرایی و فضیلت‌خواهی در کجاست و چرا انسان
همیشه در جستجوی فضیلت است و در دنبال آرم‌ن می‌رود، مسئله‌ای
است که بدون تأمل عقلی و تفکر فلسفی نمی‌تواند به درستی آن پرداخت.
با توجه به آنچه تاکنون در اینجا ذکر شد می‌توان دریافت که چرا حکیم
عمر خیام در میان مسائل گوناگون فلسفی به آنچه معنی زندگی خوانده
می‌شود، بیش از هر مسئله دیگر توجه کرده، با تأمل و درخشان‌دیشی
درباره آن سخن گفته است. آنچه در رباعیات این حکیم درد آسمانی‌ساز
از هر چیز دیگر مطرح شده، مسئله بغرنج و پیچیده زندگی است که
به طرق مختلف و مضامین گوناگون مورد بررسی قرار گرفته است.
در اینجا ممکن است گفته شود آنچه خیام درباره زندگی و معنی با

غایت آن ابراز داشته، به صورت شعر مطرح شده و خود او نیز به عنوان یک شاعر در این باب سخن گفته است. این مسئله نیز مسلم است که شعر جنبه تخیلی دارد و آنچه در جهان خیال تحقق می‌پذیرد، غیر از آن چیزی است که به عالم معقول و مسائل فلسفی مربوط می‌گردد. در پاسخ به این سخن باید گفت فلسفه بیش از آن که با هر علم و دانش دیگری ارتباط داشته باشد، به شعر و ادب نزدیک است، چنانکه شعر و ادب نیز به فلسفه وابستگی دارد و پیوسته در میان آنها نوعی داد و ستد برقرار می‌گردد. شعری که درباره جهان هستی سروده می‌شود، به فلسفه که روح را با ماده پیوسته می‌بیند نزدیک است، چنانکه افلاطون هرگز با یکدیگر بسیار نزدیک بوده‌اند.

شعر و فلسفه، بعد از بعاد هستی انسان را تشکیل می‌دهند و همواره می‌توان از یک بُعد دیگر آنرا راه یافت. عمر خیام به همان اندازه که یک فیلسوف است یک شاعر بزرگ نیز شناخته می‌شود. او اندیشه‌های فلسفی خود را هم به زبان فلسفه و هم به زبان شعر بیان کرده است. او به خوبی می‌دانسته است که بیان زندگی با زبان شعر از مناسبت بیشتری برخوردار است. در زندگی انسان ظرافت‌هایی وجود دارد که با زبان شعر بهتر می‌توان آنها را ابراز داشت. این همه باید توجه داشته باشیم که خیام در پی آرایش سخن خود نیست. صنعت شاعری نیز به خرج نمی‌دهد و با تخیلات شاعرانه خود را سرگرم نمی‌سازد، بلکه همواره به معانی و امور معقول نظر دارد و می‌کوشد آنها را به ساده‌ترین صورت ابراز و اظهار دارد، اما البته کسانی که امور معقول و ژرف را به زبان ساده و روان مطرح می‌سازند، همواره در معرض خطر قرار می‌گیرند و از آسیب اشخاص خام‌اندیش و کوتاه فکر در امان نخواهند بود. در تاریخ دراز مدت فلسفه، کمتر فیلسوف بزرگ ورف‌اندیشی را پیدا می‌کنیم که از طعن طاعنان و گزند کوتاه‌اندیشان

در امان مانده باشد. شاید بتوان گفت در میان اندیشمندان بزرگ حکیم عمر خیام بیش از فیلسوفان دیگر مورد حمله و تهمت‌های ناروا بوده است، زیرا اندیشه‌های عمیق و دغدغه‌انگیز او به زبان ساده در قالب رباعی بیان شده و در اختیار مردم کوچه و بازار قرار گرفته است؛ کسانی که سطوح مختلف و متفاوت زبان را نمی‌شناسند و از لایه‌های تو در تو آن آگاهی ندارد در سطح ظاهری زبان درنگ می‌کنند و در کج فهمی می‌شوند. لایه‌های تو در تو و متفاوت زبان، به مراتب مختلف و گوناگون هستی انسان بستگی دارد و هستی انسان از ملک تا مکتوب امتداد می‌یابد.

آنچه در رباعیات خیام مطرح شده گنجینه‌ای از معارف عقلی است که به زیباترین شکل به زیور سخن آراسته شده و در طول قرون در معرض افکار مردم قرار گرفته است. با کمال تأسف باید گفت در طول این مدت تفسیرهای نابخردانه و نسجیده‌ای از این رباعیات به منصهٔ بروز ظهور رسیده است که با همان عقلانی خیام مناسب ندارد. راقم این سطور کوشیده است تا با استفاده از توان خود زنگار کج‌فهمی را از چهرهٔ سخنان خیام بزداید و دین خود را به این اندیشمند بزرگ در حد مقدور ادا نماید.